



## Impact of New Social Movements on the Power and Political Arena of Brazil and Argentina during 1960s to 1990s

Elaheh Nourigholamizadeh <sup>1</sup>✉ | Parisa Rezaei Fedeshkuyeh <sup>2</sup>

1 Corresponding Author: Assistant Professor, Department of American Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: [elahehnouri@ut.ac.ir](mailto:elahehnouri@ut.ac.ir)

2 Master of Regional Studies, School of International Relations of Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran.  
Email: [prezaei92@gmail.com](mailto:prezaei92@gmail.com)

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p> <p><b>Article history:</b> Received: 28 November 2020; Received in revised form: 4 July 2022; Accepted: 5 January 2023; Published online: 12 March 2023</p> <p><b>Keywords:</b> New Social Movements, Political Space, Latin America, Argentina, Brazil</p>	<p>Latin America has long been the birthplace of social movements. New social movements have emerged in the heart of the political space of those countries of the region that were dominated by the military regimes, and the relevance of these movements lies in their struggles on the way to democracy. Based on the Frankfurt school and using the theories of new social movements, this research has investigated the impact of these new social movements on the power relations in the political space of Brazil and Argentina, two powerful countries in the Latin American region. According to the Frankfurt school, new social movements are the product of the continuity of domination relations during modernism, especially late capitalism, and their main mission is to eliminate the mechanisms of supremacy and oppression. A descriptive-analytical study in the context of five new social movements, namely the women's movement, neighborhood associations and grassroots church groups in Brazil, human rights groups in Argentina and environmental activist associations in both countries shows that the deteriorating patterns of traditional political institutionalism during the 1960s to 1990s in Brazil and Argentina created a power vacuum, and consequently the new social movements of these two countries offered political alternatives based on the people's power. These movements not only challenged power relations, but also helped to the empowerment and politicization of the people at the local level, a process that continued with greater vigor in the following decades. In sum, these people-based power relations have created informal neighborhood and local networks, and supportive associations that in turn change and reinforce social life.</p>

**Cite this article:** Nourigholamizadeh, E; Rezaei Fedeshkuyeh, P (2022). Impact of New Social Movements on the Power and Political Arena of Brazil and Argentina during 1960s to 1990s *Sociological Review (Social Science Letter)*, 29 (2), 201-221.

## تأثیر جنبش‌های اجتماعی نوین بر عرصه قدرت و سیاست برزیل و آرژانتین طی دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ میلادی

الهه نوری غلامی‌زاده<sup>۱</sup> | پریسا رضایی فدشکویه<sup>۲</sup>

۱. نویسنده مسئول: استادیار گروه مطالعات آمریکا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: elahehnouri@ut.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران. رایانامه: prezaei92@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p><b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی</p> <p><b>تاریخ دریافت:</b> ۱۳۹۹/۰۹/۰۸</p> <p><b>تاریخ بازنگری:</b> ۱۴۰۱/۰۴/۱۳</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۱/۱۰/۱۵</p> <p><b>تاریخ انتشار:</b> ۱۴۰۱/۱۲/۲۱</p> <p><b>کلیدواژه‌ها:</b> جنبش‌های اجتماعی نوین، فضای سیاسی، آمریکای لاتین، آرژانتین، برزیل</p>	<p>منطقه آمریکای لاتین، از دیرباز مهد پیدایش جنبش‌های اجتماعی بوده است. برخی از جنبش‌های اجتماعی نوین در بطن فضای سیاسی حاکم بر کشورهایی از این منطقه پدید آمده‌اند که تحت سلطه نظامیان بودند و اهمیت این جنبش‌ها در مبارزاتی است که در راه رسیدن به دموکراسی انجام داده‌اند. تحقیق حاضر بر پایه مکتب فرانکفورت و با استفاده از نظریات جنبش‌های اجتماعی نوین، به بررسی تأثیر این جنبش‌های اجتماعی نوین بر عرصه قدرت در فضای سیاسی برزیل و آرژانتین، دو کشور قدرتمند منطقه آمریکای لاتین، پرداخته است. از نگاه مکتب فرانکفورت، جنبش‌های اجتماعی نوین محصول تداوم روابط سلطه در مدرنیته و بالاخص سرمایه‌داری متأخر بوده و رسالت اصلی آن‌ها رفع سازوکارهای سلطه و سرکوب است. بررسی توصیفی-تحلیلی در زمینه پنج جنبش اجتماعی نوین، یعنی جنبش زنان، انجمن‌های محله و کلیساهای پایه در برزیل، گروه‌های حقوق بشری در آرژانتین و انجمن‌های فعال محیط‌زیست در هر دو کشور نشان می‌دهد که ناکام ماندن الگوهای نهادگرایی سیاسی سنتی طی دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ در برزیل و آرژانتین باعث به وجود آمدن خلاء قدرت شد و این مسئله جنبش‌های اجتماعی نوین این دو کشور را به سمتی سوق داد که گزینه‌های جایگزین سیاسی مبتنی بر قدرت مردم را ارائه دهند. این جنبش‌ها نه تنها روابط قدرت را به چالش کشیدند، بلکه به قدرت یافتن مردم در سطح محلی و سیاسی شدن آن‌ها نیز کمک کردند، فرآیندی که در دهه‌های بعدی با قدرت بیشتری تداوم پیدا کرد. در مجموع، این روابط قدرت مبتنی بر مردم باعث ایجاد شبکه‌های غیررسمی همسایگی و محلی و انجمن‌های حمایتی شده است که خود تغییردهنده و قوام‌دهنده زندگی اجتماعی هستند.</p>

**استناد:** نوری غلامی‌زاده، الهه؛ رضایی فدشکویه، پریسا؛ (۱۴۰۱). تأثیر جنبش‌های اجتماعی نوین بر عرصه قدرت و سیاست برزیل و آرژانتین طی دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ میلادی. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)*، ۲۹ (۲)، ۲۰۱-۲۲۱.

## ۱. مقدمه

منطقه آمریکای لاتین، از دیرباز مهد پیدایش جنبش‌های اجتماعی بوده است. با دنبال کردن مسیری که جنبش‌های اجتماعی این منطقه از ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی و بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی طی کرده‌اند، می‌توان به این نکته دست یافت که در مدت ۳۰ سال، توازن نیروها بین طبقات مردمی و طبقات حاکم در عمده کشورهای این منطقه دستخوش تغییرات بنیادین شده است. جنبش‌های پیشروی سیاسی و اجتماعی در برخی از این کشورها توانسته‌اند در ساختارهای سیاسی و حکومتی فعال شوند و به عنوان نیروهای مهم سیاسی در بازسازی دموکراسی‌های جدید سیاسی کشورهاشان نقش آفرینی کنند. برخی دیگر نیز به عنوان اپوزیسیون یا گروه‌های مبارز علیه دولت‌های کشورشان فعالیت می‌کنند.

یکی از روندهای با اهمیت در زمینه فعالیت این دسته از جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین، گرایش به نظام‌های دموکراتیک بوده است. اهمیت چنین روندی با در نظر گرفتن پیشینه این جنبش‌ها خصوصاً در زمان دیرپای حکومت‌های استبدادی منطقه طی نیمه دوم قرن بیستم روشن‌تر می‌شود. البته در دهه‌های اخیر تعداد بیشتری از کشورهای این منطقه تلاش کردند تا در مسیری دموکراتیک‌تر حرکت کنند که با چالش‌هایی نیز مواجه شده‌اند. اما در هر حال دو کشور برزیل و آرژانتین که از کشورهای قدرتمند و تأثیرگذار منطقه آمریکای جنوبی هستند، از چندین دهه قبل در حال گذار به سوی نظام‌های دموکراتیک بوده‌اند و در این مسیر فراز و نشیب‌های زیادی را متحمل شده‌اند. بنابراین با توجه به اهمیت این دو کشور در زمینه فعالیت جنبش‌های اجتماعی، پژوهش حاضر متمرکز بر آن دسته از جنبش‌های اجتماعی نوینی است که به‌رغم سلطه رژیم‌های نظامی در این کشورها، برزیل (۱۹۸۵-۱۹۶۴) و آرژانتین (۱۹۸۳-۱۹۷۶)، ظهور کرده‌اند و در جهت هموار ساختن مسیر دموکراسی کوشیده‌اند. جنبش‌های اجتماعی نوین برزیل و آرژانتین از همان سال‌ها تا عصر حاضر بر کنش مستقیم، دموکراسی مشارکتی توده‌ها، تصمیم‌گیری شورایی و مبتنی بر گفت‌وگو و مخالفت با نخبه‌گرایی سیاسی تأکید می‌کردند و تشکل‌های مردمی، مبارزه با دولت و ایجاد شکل‌های جدید خودگردانی را توأمان در دستورکار داشتند. این امر بیانگر اهمیت مطالعه این نیروهای اثرگذار سیاسی-اجتماعی است و ضرورت بررسی نوع تعامل این جنبش‌های اجتماعی نوین با عوامل قدرت در این کشورها را دو چندان می‌کند.

در میان مطالعاتی که تاکنون در زمینه عملکرد جنبش‌های اجتماعی در منطقه آمریکای لاتین انجام گرفته است، می‌توان به کتاب «راهنمای جنبش‌های اجتماعی در آمریکای لاتین»<sup>۱</sup> تألیف پائول المیدا<sup>۲</sup> و آلن کوردرو اولاته<sup>۳</sup> اشاره کرد. این کتاب مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی معاصر آمریکای لاتین، نظیر جنبش زنان، جنبش بومیان، جنبش‌های فعال زیست‌محیطی، جنبش‌های شهری و کارگری و غیره را در قالب مقالات مختلف بررسی نموده و بسترهای اجتماعی و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و عملکرد این جنبش‌ها را به تفصیل توضیح داده است. با اینکه این کتاب مفاهیم و روندهای انتقادی مؤثر بر شکل‌گیری و عملکرد جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین، نظیر الهیات آزادی‌بخش<sup>۴</sup> و شکل‌گیری مجمع اجتماعی جهانی<sup>۵</sup>، را از دهه ۶۰ میلادی تا سال ۲۰۱۴ مورد مطالعه قرار داده است (Almeida & Ulate, 2015: 26)، اما به بررسی تأثیر کنشگری این جنبش‌ها بر روابط قدرت و سیاست در این منطقه و عملکرد سیاسی آن‌ها نپرداخته است.

1. Handbook of Social Movements across Latin America  
2. Paul Almeida  
3. Allen Cordero Ulate  
4. Liberation theology  
5. The World Social Forum (WSF)

رونالدو مانک<sup>۱</sup> در کتاب «جنبش‌های اجتماعی در آمریکای لاتین: نگاهی موزاییکی»<sup>۲</sup> که در سال ۲۰۲۰ میلادی تألیف کرده است، مسائل به‌هم‌پیوسته‌ای را بررسی می‌کند که وضعیت پیچیده جنبش‌های اجتماعی در آمریکای لاتین را شکل می‌دهند. نویسنده نشان می‌دهد که این جنبش‌ها چگونه در محوریت تمام سیاست‌های تحول‌طلبانه آتی منطقه قرار دارند. مانک در این کتاب رویکرد نظری دقیق‌تری را نسبت به مطالعات قبلی داشته است و با تلفیق رویکردهای مختلف در نظریات جنبش‌های اجتماعی و مطالعات موردی میدانی در آمریکای لاتین، درک درستی از نقش حیاتی کنشگری اجتماعی این نیروها در منطقه را به پژوهشگران ارائه می‌دهد (Munck, 2020: 15)، اما این پژوهش به تأثیر کنشگری جنبش‌های اجتماعی بر روابط قدرت و سیاست نمی‌پردازد.

همچنین «راهنمای آکسفورد جامعه‌شناسی آمریکای لاتین»<sup>۳</sup> که در سال ۲۰۲۱ میلادی انتشار یافته است، دربردارنده مجموعه‌ای از مقالات پژوهشی است که در بخش پنجم آن به کنش جمعی و انواع جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین از جمله جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویی، بومیان و تأثیر جهانی‌سازی اقتصاد بر این جنبش‌ها اشاره شده است. این کتاب با بهره‌گیری از مطالعات تجربی نوآورانه و روش‌های کمی و کیفی، خوانندگان را با زمینه‌های اصلی و روندهای فعلی جامعه‌شناسی معاصر در آمریکای لاتین آشنا می‌کند (Bada & Rivera-Sánchez, 2021: 19). پژوهش حاضر از میان این جنبش‌ها، جنبش‌های اجتماعی نوین را برای بررسی البته از منظر سیاسی برگزیده است.

شایان ذکر است که مجموعه پژوهش‌های دیوید اسلیتر<sup>۴</sup> در سال ۱۹۸۵ میلادی سهم مهمی در مطالعات جنبش‌های اجتماعی نوین دارد. اسلیتر در مجموعه‌ای با عنوان «جنبش‌های اجتماعی نوین و دولت در آمریکای لاتین»<sup>۵</sup>، به بررسی تأثیر این جنبش‌ها بر بازنگری سیاسی در منطقه آمریکای لاتین پرداخته است. وی از دسته‌بندی گرامشی (هژمونی جنگ، مواضع جنگ، جنبش‌ها و غیره) برای پاسخ به این سوال بهره می‌گیرد که چگونه جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین می‌توانند به طور بالقوه از رژیم‌های استبدادی فراتر رفته و دموکراسی را ارتقاء دهند. او برای تعیین اینکه کدام جنبش‌های ملی لازم است راهبردهای مختلف انقلابی را اتخاذ کنند، بین کشورهای منطقه از نظر سطوح توسعه جامعه مدنی تفاوت قائل می‌شود (Slater, 1985: 10). داده‌ها و مستندات این پژوهش به‌رغم اینکه مربوط به دهه ۹۰ میلادی است، به منظور بررسی پیشینه جنبش‌های اجتماعی منطقه و بسترهای شکل‌گیری آنان سودمند است.

جاناتان آر. بارتون<sup>۶</sup> نیز در سال ۱۹۹۷ کتابی را تحت عنوان «جغرافیای سیاسی آمریکای لاتین»<sup>۷</sup> تألیف نموده است که در فصل پنجم آن به بررسی کنشگری افراد و گروه‌های اقلیت آمریکای لاتین در قالب جنبش‌های اجتماعی نوین، در فضای سیاسی آمریکای لاتین می‌پردازد. در این کتاب تأثیر هویت‌های افراد نظیر هویت‌های جنسی و جنسیتی، هویت‌های نژادی سیاهان و بومیان و همچنین هویت‌های مبتنی بر ملی‌گرایی و دولت-ملت‌ها بر شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و بسیج جامعه مدنی در این منطقه مورد مطالعه قرار گرفته است (Barton, 2002: 24). نقطه ضعف این پژوهش عدم تفکیک جنبش‌های شهری و روستایی و نیز جنبش‌های قدیم و جدید از یکدیگر است.

1. Ronaldo Munck
2. Social Movements in Latin America: Mapping the Mosaic
3. The Oxford Handbook of the Sociology of Latin America
4. David Slater
5. New Social Movements and the State in Latin America
6. Jonathan R. Barton
7. A Political Geography of Latin America

اسکات مینوارینگ<sup>۱</sup> و ادواردو ویولا<sup>۲</sup> نیز در پژوهشی با عنوان «جنبش‌های اجتماعی نوین، فرهنگ سیاسی و دموکراسی در برزیل و آرژانتین در دهه ۱۹۸۰»<sup>۳</sup> به مطالعه تأثیر فرهنگ سیاسی و دموکراسی بر جنبش‌های اجتماعی نوین در برزیل و آرژانتین پرداخته‌اند (Mainwaring & Viola, 1984: 19). ویژگی مثبت این پژوهش به‌رغم استفاده از داده‌های مربوط به دهه ۸۰ میلادی، تمرکز بر جنبش‌های اجتماعی نوین در دو کشور برزیل و آرژانتین است؛ اما برخلاف پژوهش حاضر، اثر مینوارینگ و ویولا، نقش جنبش‌های اجتماعی در روابط قدرت در دو کشور مذکور را مورد بررسی قرار نمی‌دهد.

بدین ترتیب، مقاله حاضر به مطالعه تأثیر جنبش‌های اجتماعی نوین بر روابط قدرت در فضای سیاسی دو کشور برزیل و آرژانتین می‌پردازد و درصدد پاسخگویی به این سوال است که «جنبش‌های اجتماعی نوین برزیل و آرژانتین، چگونه سازوکار روابط قدرت را در عرصه سیاسی این دو کشور طی دهه‌های ۶۰ تا ۹۰ میلادی تحت تأثیر قرار داده‌اند؟». «جنبش‌های اجتماعی نوین برزیل و آرژانتین» متغیر مستقل و «روابط قدرت در عرصه سیاسی دو کشور» متغیر وابسته است. برای بررسی جزئیات و چگونگی این رابطه، از روش جمع‌آوری منابع و داده‌های کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌های مزبور با روش توصیفی-تحلیلی مقایسه‌ای استفاده شده است. در ادامه بر پایه مکتب فرانکفورت و با استفاده از مفاهیم نظری مربوط به فضا و سیاست، تأثیر متقابل عوامل فضا بر سیاست در عرصه سیاسی و نیز نظریه جنبش‌های اجتماعی نوین، وضعیت جنبش‌های اجتماعی نوین در دو کشور برزیل و آرژانتین، و عملکرد و تأثیرات این جنبش‌ها بر روابط قدرت در دو کشور مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این تحقیق، پنج «جنبش اجتماعی نوین» مشخص، یعنی جنبش زنان، انجمن‌های محله و کلیساهای پایه در برزیل، گروه‌های حقوق بشری در آرژانتین و انجمن‌های فعال محیط‌زیست در هر دو کشور بررسی می‌شوند.

## ۲. پیشینه نظری

### ۲-۱. مفهوم فضا و سیاست در جغرافیای سیاسی

فضا در جغرافیای سیاسی، مفهومی است که در کنش متقابل انسان‌ها با مکان‌های مختلف جغرافیایی و در قلمرو حیات جمعی شکل می‌گیرد و تمام عرصه‌های حیات اجتماعی انسانی را در بردارد. فضای جغرافیایی شامل عرصه‌ای سه بعدی و دارای هویت، ساختار، سیستم‌ها و مرزهای مشخص و همچنین دارای مقیاس‌های مختلف و چشم‌اندازی پویا و دینامیک است، که قلمرو زندگی، تحرک، احساس، آرمان و فعالیت انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. یکی از ارکان اساسی فضای جغرافیایی، افراد (مردم) است که در آن فضا زیست یا فعالیت می‌کنند و با عناصر ساختاری آن کنش متقابل دارند. سیاست از منظر جغرافیایی سیاسی، عبارت است از هر اقدام و یا هر پدیده‌ای که عامل قدرت و جوهر حاکمیت در آن مستتر باشد. مفاهیم و نهادهای سیاسی فرمانروا، فرایندها و سازوکارهای تصمیم‌ساز بر پایه نظام ارزشی پدید می‌آیند، با پشتیبانی عامل قدرت مستتر در حاکمیت، بر فضای جغرافیایی تأثیر می‌گذارند و از آن تأثیر می‌پذیرند. کنشگرانی که اقدام به تصمیم‌گیری و کنش سیاسی می‌کنند، در حوزه‌های مختلفی قرار دارند که شامل دولت‌ها و حکومت‌ها، گروه‌های سیاسی، سازمان‌های غیرحکومتی، نهادهای فراملی و بین‌المللی و افرادی نظیر نخبگان اجتماعی و رهبران سیاسی می‌شوند (حافظانیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

1. Scott Mainwaring

2. Eduardo Viola

3. New Social Movements, Political Culture, and Democracy: Brazil and Argentina in the 1980s

فضا و سیاست دارای تحرک و پویایی‌اند و تغییر هر کدام از این دو مؤلفه باعث تغییر دیگری است. تأثیر تصمیمات و عملکردهای سیاسی بر فضای جغرافیایی، دگرگونی فضایی و اجتماعی را به دنبال دارد که به تولید نیروهای فشار منجر می‌شود و این نیروهای اجتماعی در همه سیستم‌های سیاسی منجر به تغییر و اصلاح سیاست‌ها و عملکردهای سیاسی می‌گردند و حتی نظام ارزش‌ها، ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های آن‌ها را نیز متحول می‌کنند (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲۶). بدین ترتیب فضا تولیدی اجتماعی است و گروه انسانی یا افراد مقیم به عنوان بخشی از فضا، که خود موجودی دینامیک هستند، باعث تغییر در فضا و سیاست می‌شوند. در فضای سیاسی منطقه آمریکای لاتین، یکی از کنشگران مهم و تأثیرگذار، جنبش‌های اجتماعی نوین هستند (Escobar & Alvarez, 1992: 2). از این رو لازم است با ماهیت، اقدامات و تأثیرات این جنبش‌های اجتماعی نوین به عنوان کنشگران این فضای سیاسی آشنا شویم.

## ۲-۲. مکتب فرانکفورت

جنبش‌های اجتماعی نوین که عمدتاً در واکنش به مسائل مدرنیته و جهانی‌شدن شکل گرفته‌اند، حامل دغدغه‌هایی هستند که در مکاتب فکری مختلف درباره آن‌ها صحبت شده است. مکتب فرانکفورت از مهم‌ترین مکاتبی است که حتی پیش از ظهور موج اول جنبش‌ها در دهه ۱۹۶۰، درباره بخش مهمی از دغدغه‌های این قبیل کنش‌های اجتماعی بحث و نظریه‌پردازی کرده و به تبع آن درباره مسائل آتی مدرنیته هشدار داده است. مکتب فرانکفورت در واقع متأثر از برخی از مکاتب فکری از جمله فلسفه تاریخ آلمانی است و مفاهیم اساسی که بر آن تأکید دارد عبارتند از پیوند روانکاوی با نظریه انتقادی، نقد پوزیتیویسم، نقد عقلانیت ابزاری، نقد صنعت فرهنگ، تأکید بر اخلاق گفتگویی<sup>۱</sup>، نظریه شناسایی<sup>۲</sup> و آرمان‌رهایی (قنبرلو، ۱۳۹۸: ۳۰-۳۴).

اندیشه‌های متفکران این مکتب نه تنها حاوی توضیح عمیقی درباره ریشه‌ها و ماهیت جنبش‌های اجتماعی بوده، بلکه در مواردی الهام‌بخش آن‌ها نیز بوده است. به عبارت دیگر، این نظریه انتقادی عمدتاً از مجرای جنبش‌های اجتماعی، ساختارهای اجتماعی استثمار و سلطه‌آمیز جهان مدرن را تحت تأثیر قرار داده است و متفکران این مکتب تاکنون از زوایای مختلفی درباره اوضاع کنونی مدرنیته و سرمایه‌داری وارد بحث شده و مباحث انتقادی متنوعی را ارائه کرده‌اند.

نکته اصلی این است که این نظریه انتقادی عمدتاً با رویکردی بسیار باز به محیط اطراف می‌نگرد. در همین راستا دیالوگ و روش دیالکتیکی در آن نقش مهمی دارد. البته، در عمل عمده حملات فکری این مکتب انتقادی به سمت روشن‌گری مدرنیته و پوزیتیویسم است چراکه آن‌ها در جهان کنونی جایگاه هژمونیک پیدا کرده‌اند. کار اساسی مکتب فرانکفورت این بوده است که ساختارهای بسته و سلطه‌آمیز جاری در جهان سرمایه‌داری مدرن را شناسایی کند و به رهایی از آن‌ها بیندیشد.

## ۲-۳. جنبش‌های نوین اجتماعی از نگاه مکتب فرانکفورت

آموزه‌های مکتب فرانکفورت، به‌ویژه مارکوزه و هابرماس در تکوین جنبش‌های اجتماعی نوین از حرکت‌های اعتراضی دهه ۱۹۶۰ موسوم به جنبش چپ تو تا جنبش‌های جدیدتر نقش مهمی داشته‌اند. چپ نو که قویاً تحت تأثیر اندیشه‌های مارکوزه قرار داشت، بر آن بود که پذیرش قوانین اکونومیستی دترمینیستی و پوزیتیویستی به تسلیم شدن در برابر وضعیت شیء‌گونه موجود می‌انجامد و در نتیجه مانع عمل انقلابی است. اما اگر بدانیم که خودمان پیش‌تر به طور ناخودآگاه جهان اجتماعی شیء‌گونه را ساخته‌ایم و اکنون هم می‌توانیم آن را تغییر دهیم، امکان اقدام تحول‌ساز فراهم می‌شود. در جنبش چپ نو، دیگر حزب و شورا و طبقه عامل رهایی‌بخش

1. Discourse ethics  
2. Recognition

قلمداد نمی‌شود، بلکه نیروی رهایی‌بخش را باید درون حوزه‌ها و گروه‌هایی جست‌وجو کرد که به ضرورت تغییر وضع موجود اعتقاد راسخ دارند و آن را ممکن می‌دانند.

در اندیشه هابرماس نیز کارگزار انقلاب کلامی و تفاهمی، نه پرولتاریا، بلکه همه نوع بشر است. در جنبش چپ نو این باور وجود دارد که پرولتاریا و احزاب کمونیست در عمل به جزئی از وضع موجود تبدیل شده‌اند و اراده لازم برای تغییر را ندارند. نکته دیگر اینکه طبقه کارگر در جامعه مصرفی تک‌ساحتی جذب و حل شده و آرمان‌هایش را در کالاهای مصرفی و نیازهای اقتصادی خلاصه کرده است. سلطه جهان شیئی شده فقط سلطه اقتصادی و سیاسی نیست، بلکه ابعاد فرهنگی و معنوی را هم دربرمی‌گیرد. بنابراین، باید به تغییرات عمیق و فراگیر فکر کرد. جنبش چپ تو اساساً به تغییر پارادایمی فکر می‌کرد. این جنبش از مارکسیسم اکونومیستی عبور کرده و به مارکسیسم ایدئالیست هکل‌گرا تمایل داشت (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۰۹-۲۰۵، ۲۳۶).

مارکوزه در مقام رهبر فکری جنبش چپ تو خوش‌بینی زیادی به امکان تغییرات انقلابی از طریق جنبش‌های اجتماعی داشت. مارکوزه نیروهای مختلف ادغام‌نشده را پیشگام مخالفت انقلابی با وضع موجود معرفی و آن‌ها را به حرکت در این مسیر تشویق می‌کرد. از این رو، ضمن شناسایی نیروهای مقاومت و تغییر، آن‌ها را به اقدام در برابر نیروهای سلطه و سرکوب فرا می‌خواند (Kellner, 2005: 4-7). ایده «امتناع بزرگ»<sup>۱</sup> در پروژه انقلابی مارکوزه، نه تنها نهادهای اقتصادی و اوضاع سیاسی، بلکه کلیت نظام ارزش‌ها، اهداف و برنامه‌های جامعه مستقر را به علت دخالت در ثبات نظام موجود که مانع رهایی شده، انکار می‌کند. مخاطب این ایده همه افراد و گروه‌هایی بوده‌اند که به دلایلی در برابر نظام ظاهراً دموکراتیک مبتنی بر طرد، استثمار، سلطه و سرکوب اعتراض داشتند و از ادغام در آن پرهیز می‌کردند. بر این مبنا، بایستی همه افراد و گروه‌های تحت سلطه به کار گرفته شوند؛ آن‌ها ممکن است کارگر، دانشجو، فعال ضد جنگ، فمینیست و نظایر آن‌ها باشند (Funke et al., 2017: 7-9).

از نگاه سنت انتقادی چپ، در دموکراسی واقعی، جنبش کارگری، نه صرفاً برای دستمزدها و وضعیت کار، بلکه برای ابراز نظر کارگران در جهت حق سازماندهی خود و تعیین ضوابط استخدام، مبارزه می‌کند؛ جنبش سیاهان، نه فقط برای رفتار برابر، بلکه برای توانمندسازی سیاهان، مبارزه می‌کند؛ فمینیسم تنها به دنبال برابری جنسیتی نیست، بلکه خواستار نوسازی روابط قدرت بین دو جنس است؛ و جنبش‌های صلح و محیط‌زیست هر دو می‌خواهند مراجع تصمیم‌گیری‌های دولتی را در قبال کسانی که از تصمیمات آن‌ها متأثر می‌شوند، پاسخگو کنند. این جنبش‌ها در تلاش هستند که برای مردم جوامع خود فرصت تعیین سرنوشت آینده را فراهم آورند. اگر مسائلی چون سلطه شرکت‌های بزرگ بر حیات مردم همچنان ادامه پیدا کند و امکان نمایندگی کامل خواسته‌های مردم با نهادهای دموکراتیک مرسوم فراهم نباشد، باید موقعیتی فراهم گردد که مردم مستقیماً قدرت ابراز وجود داشته باشند و افرادی هم که به نمایندگی از آن‌ها سخن می‌گویند، مسئول و پاسخگو باشند. اگر دموکراسی‌سازی به این مفهوم اصل راهنمای کنش سیاسی در نظر گرفته شود، آنگاه دولت نه مرکز قاعده‌سازی و منبع رفاه اجتماعی، بلکه ابزاری برای توانمندسازی مردم به منظور حل و فصل مشکلات در سطح جامعه خواهد بود (فلکس، ۱۳۸۷: ۳۸۷-۳۸۶).

ظهور جنبش‌های اجتماعی نوین به نوعی ریشه در دیده نشدن بعضی دغدغه‌ها و خواسته‌ها دارد. نابرابری اجتماعی مسئله‌ای است که ممکن است در عملکرد جامعه مدنی انحراف جدی ایجاد کند. بحث هابرماس (۱۹۹۶) درباره رسانه‌های جمعی جامعه سرمایه‌داری که مناظره عمومی را بی‌اهمیت می‌دانند و احزاب سیاسی که به ضرورت تقویت قدرت ارتباطی جامعه توجه ندارند، از روندهای نگران‌کننده در دموکراسی‌های معاصر حکایت دارد. نافرمانی مدنی بیشتر اوقات به مثابه اقدام سیاسی تدافعی و در عین حال ابزار نهایی برای خلاص شدن از اقداماتی عمل می‌کند که معترضان آن‌ها را نپذیرفتنی قلمداد می‌کنند. بسیاری از جنبش‌های

اجتماعی نوین بر پایهٔ چنین نگاهی عمل می‌کنند. از دید آن‌ها در چهارچوب نظام سیاسی رسمی که بر پایهٔ منافع احزاب قدرتمند تشکیل شده، مرکز در برابر پیرامون از چنان قدرتی برخوردار شده که برای تعدیل این شکاف راهی جز توسل به اقدامات فراقانونی باقی نمی‌ماند (Scheuerman, 2008: 99-100).

تحلیل هابرماس دربارهٔ خواست جنبش‌های اجتماعی نوین ریشه در برداشت بنیادی وی از مدرنیته و مدرنیاسیون و بالاخص تعامل بین نظام و زیست‌جهان دارد. وی بر این نظر است که مدرنیاسیون حاصل فرایندی از عقلانی‌شدن است که به تسلط اشکال ابزاری کنش و نظم اجتماعی می‌انجامد. اما هابرماس برای رهایی از این وضع مشخصاً روی عقلانی‌شدن دوسویه تأکید دارد که در آن عقلانی‌شدن در هر دو سطح نظام و زیست‌جهان اتفاق می‌افتد. در بحث هابرماس، نظام به جهان قدرت و ثروت با عقلانیت ابزاری اشاره دارد و زیست‌جهان به جهان معنا و کنش ارتباطی و تفاهمی. در جهان سرمایه‌داری مدرن، نظام توانسته حوزه‌های وسیعی از جهان را تسخیر و تحت استعمار درآورد؛ دولت و کنشگران اقتصادی به اقداماتی دست زده‌اند که زیست‌جهان را از محتوا تهی کرده و امکان کنش ارتباطی درون آن را تضعیف کرده است. تسلط سرمایه‌داری بر جوامع مدرن، سبب شده فرایند عقلانی‌شدن نظام و زیست‌جهان به شکل ناقص و نامتوازن اتفاق بیفتد. هابرماس، جنبش‌های اجتماعی نوین را که به آرمان‌هایی چون برابری، خودشکوفایی، صلح و نجات محیط‌زیست میل دارند، واکنش‌هایی در برابر حملات نظام علیه زیست‌جهان می‌داند (Seidman, 1989: 23-25). از نگاه هابرماس، جنبش‌های اجتماعی نوین واکنشی تدافعی در برابر استعمار زیست‌جهان و فقر فرهنگی هستند. به عبارت دیگر، ظهور این جنبش‌ها نتیجهٔ دست‌اندازی دولت و اقتصاد به جامعه است که نه تنها اشکال سنتی زندگی انسان را تخریب کرده، بلکه اشکال زیستی زندگی انسان را تغییر شکل داده است (White 1988: 124-125).

آلن تورن<sup>۱</sup> و آلبرتو ملوچی<sup>۲</sup> نیز بر این باور هستند که در دوران پسا-صنعتی نسبت به دوران صنعتی، جنبش‌های اجتماعی تغییر یافته‌اند. آن‌ها این نظریه را مطرح می‌کنند که جنبش‌های اجتماعی نوین، در نتیجهٔ یک تغییر از اهداف طبقهٔ کارگر به اهداف طبقهٔ متوسط جدید دچار تحول شده‌اند. این دو نظریه‌پرداز، این مبحث را که طبقهٔ متوسط جدید به دنبال اهداف پسا-مادی هستند، به عنوان یک مفروض و یک وضعیت مشترک میان این جنبش‌ها، می‌دانند (قاسمی، ۱۳۸۶: ۶۱). از دیدگاه آلبرتو ملوچی، در جوامع مدرن سیطره و کنترل دولت بر زندگی، باعث شد تا حیطة فعالیت مستقلانهٔ انسان‌ها بسیار محدود شود. جنبش‌های اجتماعی نوین، در تلاش هستند تا در مقابل دخالت و سیطرهٔ همه‌جانبهٔ سیستم، هویت فردی و حق داشتن شیوهٔ زندگی خاص را حفظ و احیا کنند؛ حیطة اختیارات فردی و خارج از کنترل دولت را افزایش دهند و استقلال شخصی را در مقابل دخالت سیاسی و بوروکراتیک دولت حفظ نمایند (Melucci, 1996: 36). این جنبش‌ها، بیشتر به دنبال به چالش طلبیدن شیوه‌های رایج سیاست‌ورزی در جامعه هستند. هدف آن‌ها حفظ و ایجاد فضای تنفسی برای افراد و اشخاص خارج از کنترل است و به دستگاه دولتی نیز کمتر نظر دارند (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

از منظر آلن تورن محور فهم جنبش‌های اجتماعی نوین، خواست هویت، یعنی خواست و ارادهٔ تغییر و ادارهٔ الگوی کلان کنترل فرهنگی اجتماعی است و کانون رهیافت او عبارت است از فرآیند شکل‌گیری ارادهٔ جمعی که جنبش با استفاده از آن خود را در قالب کنشگری جمعی باز می‌شناسد (براتعلی‌پور و امانی، ۱۳۹۶: ۵). تورن همچنین ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی نوین را در به چالش کشیدن اجماع سیاسی مسلط، تأثیرگذاری بر افکار عمومی و مردم، ساختار سیال، باز و مشارکتی، ابراز هویت و منازعه بر پایهٔ ارزش‌ها و موضوعات می‌داند. از نظر تورن اشتراکات جنبش‌های نوین به چهار دستهٔ شبکه‌های تعامل غیررسمی، اعتقادات مشترک و

1. Alain Touraine  
2. Alberto Melucci



همبستگی، عمل جمعی متمرکز بر منازعات و استفاده از اعتراض تقسیم‌بندی شده است (تورن، ۱۳۸۰: ۱۲۶). بنابراین جنبش‌های اجتماعی نوین، جنبش‌هایی هستند که با انگیزهٔ ابراز هویت و با اهداف فرهنگی، تلاش دارند تا نظرها را به اهمیت ارزش‌ها و مباحث و موضوعاتی که در سیاست مرسوم و رایج و در اجماع نخبگان مغفول مانده است، معطوف سازند و این کار را با ابزارهایی که در سیاست رسمی معمول نیست، یعنی تلاش‌های فرهنگی و با ساختاری آزادانه و سیال به نتیجه می‌رسانند (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

برخلاف جنبش‌های اجتماعی کلاسیک که بیشتر متمایل به دغدغه‌های مادی، روابط ابزاری، دولت‌گرایی و سازماندهی بالا به پایین هستند، جنبش‌های اجتماعی «نوین» به سمت دغدغه‌های غیرمادی، روابط گفت‌وگو-محور، گروه‌گرایی و سازماندهی افقی گرایش دارند. جنبش‌های اجتماعی نوین در ردیف گروه‌ها با علایق سنتی از سیاست قرار نمی‌گیرند. اغلب گروه‌های ذینفع به دنبال خواسته‌های قابل مذاکره و معمولاً خواسته‌های مادی، ملموس و عینی‌تر هستند و تلاش می‌کنند در جهت برآورده کردن این خواسته‌ها در جدال با دولت، پیروز شوند. در مقابل، جنبش‌های اجتماعی نوین بیشتر به روابط اجتماعی توجه دارند، تا حدی که گاهی اوقات حتی بر روابط نسبتاً غیرسیاسی نیز متمرکز می‌شوند. همچنین اصطلاح «نوین» نسبی است و برخی از جنبش‌ها کاملاً نوین نیستند و برخی از آن‌ها دارای برخی از محرک‌های مربوط به نوع نوین یا جدید هستند. برای مثال، انجمن‌های محله برخی از این دگرگونی‌ها و تحولات را نشان می‌دهد که از مدل ارتباطات کلاسیک مربوط به جنبش‌های قدیم به سمت الگوهای ارتباطی جدید تغییر شکل داده است (Mainwaring & Viola, 1984: 21). به استثنای انجمن‌های محله در آمریکای لاتین که عمدتاً ویژگی‌های جنبش‌های قدیم را دارا هستند، جنبش‌هایی که ما در این پژوهش مورد مطالعه قرار می‌دهیم تقریباً به نوع جنبش‌های نوین نزدیک‌تر هستند.

## ۲-۴. ویژگی‌های هویتی مؤثر در فضای سیاسی آرژانتین و برزیل

فرهنگ چندگانهٔ آمریکای لاتین، منجر به پیدایش محیط‌های متعدد عمل و تعامل شده است که در آن‌ها هویت‌های فرهنگی وجود دارند یا در حال همزیستی هستند. همهٔ گروه‌های دارای هویت مشترک، مستقیماً در ساخت روابط قدرت در جامعه و تحول فضاها دخیل هستند. سازماندهی فضایی این گروه‌ها با ویژگی‌های متفاوت جنسیتی، جنسی، قومی و نژادی و فعالیت‌های آن‌ها، فضای سیاسی آمریکای لاتین را از نظر روابط و مناسبات قدرت درون گروه‌ها و بین گروه‌های اجتماعی مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد.

فضاهای سیاسی شهری در کشورهای آرژانتین و برزیل نیز، به طور فزاینده‌ای چندفرهنگی هستند (Escobar & Alvarez, 1992: 11). این بستر چندفرهنگی از هویت در مرکز توجه این پژوهش قرار دارد. در ادامه به مطالعهٔ ویژگی‌های هویتی مؤثر بر فضای سیاسی دو کشور آرژانتین و برزیل می‌پردازیم.

### ۲-۴-۱- هویت جنسیتی

محوری‌ترین برساخت اجتماعی در فضای سیاسی این کشورها در بحث جنسیت، ماچیسمو<sup>۱</sup> و مفهوم ضد آن ماریانیسمو<sup>۲</sup> است. اصطلاح مورد استفادهٔ مردمان آمریکای لاتین برای مردانگی، ماچیسمو است. در این اصطلاح، پایه‌ای برای نوع خاصی از برساخت اجتماعی وجود دارد: مرد به عنوان سلطه‌گر، نان‌آور، رئیس خانواده و تصمیم‌گیرنده است. زن، به عنوان مکمل ماچو، به عنوان

۱. Machismo: نمایش اغراق‌آمیز خصوصیات نرینه در مردان که طیف گسترده‌ای از احساس مردانگی فردی تا مردسالاری افراطی را دربرمی‌گیرد.  
۲. Marianismo: نماد زنانگی در فرهنگ‌های آمریکای لاتین و نمایش شخصیت زن در قالب سنتی به عنوان مظهر ایثار، تسلیم و پاکدامنی و پذیرندهٔ رفتارهای مردانه و مردسالارانه.

مراقبت‌کننده، ادامه‌دهنده نسل و خانه‌دار شناخته می‌شود که این مجموعه از ساخت‌های فرهنگی به مفهوم ماریانیسمو به عنوان ادامه‌دهنده فضایل مریم مقدس (ماریا) برمی‌گردد. این مسئله باعث شکل‌گیری یک مفهوم دوگانه در معرفی زنان می‌شود: زنان دارای فضایل مریم مقدس در یک طرف و در مقابل آن، زنان فاحشه در طرف دیگر. جامعه ماچو، ویژگی شاخص پدرسالاری آمریکای لاتینی است که همچنان در جوامع آمریکای لاتین، از جمله آرژانتین و برزیل، امری معمول است. با این حال، مقاومت در برابر این نوع ساختار اجتماعی، به طور فزاینده‌ای باعث شنیدن شدن صدای زنان و درک قدرت آنان شد (Barton, 2002: 125). بسیاری از زنان آمریکای لاتین بر ساخت‌های سنتی اجتماعی درباره زنان را از بین برده یا در برابر آن‌ها مقاومت کرده‌اند و از ساختار مردسالارانه جوامع به منظور ایجاد بسترهای جدید هویتی، گذر کرده‌اند. ساختارهایی که در آن روابط قدرت جنسیتی توسط سیستم مردسالاری تعیین می‌شود و مردان باید دارای قدرت، تسلط و کنترل بر زنان و فرزندان بوده و زنان باید مطیع و پشتیبان باشند (Mainwaring & Viola, 1984: 28).

## ۲-۴-۲- سایر هویت‌های جنسی

تأثیر کاتولیسیسم<sup>۱</sup> و مخالفت آن با همجنس‌گرایی در آمریکای لاتین باعث شده است که همجنس‌گرایان و دو جنس‌گرایان در محیط‌های شهری و روستایی پنهان مانده و در مکان‌های حاشیه‌ای و در فضاهای «زیرزمینی» و مخفی‌تری مانند بارها و کلپ‌ها فعالیت و حضور داشته باشند.

از اوایل دهه ۱۹۷۰، هنگامی که یک سازمان همجنسگرا بین طبقات کارگری بوئنوس آیرس تأسیس شد و انجمن همجنسگرایان آرژانتینی را در ۱۹۸۳ تأسیس کرد، سازمان‌های همجنسگرای آمریکای لاتین به صورت مخفیانه در سراسر این قاره، گسترش یافتند (Asis & James, 1993: 5). یکی از مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین رویدادهای فرهنگی آمریکای لاتین، کارناوال سالیانه ماردی گراس<sup>۲</sup> در شهر ریودوژانیرو است. این کارناوال که نماد مهمی از فرهنگ عامه است و عمدتاً آفریقایی-برزیلی تبارها و ساکنان شهر فابلا<sup>۳</sup> را شامل می‌شود، نمونه مهمی از تأثیر هویت جنسی گروه‌های اجتماعی در فضای سیاسی برزیل است. در طی برگزاری این کارناوال، فضای شهری در مشهورترین شهر از بزرگ‌ترین کشور کاتولیک جهان، برای چند روز با جلوه‌های جنسی و انواع و اقسام مختلف برهنگی و یا تقلید از الگوی پوشش جنس مخالف پر می‌شود، آنچه که مکرراً<sup>۴</sup> آن را «کارناوال‌سازی» نقش‌های جنسیتی می‌نامد (MacRae, 1992: 191). کلر لوئیس<sup>۵</sup> و استیو پیل<sup>۶</sup> به خلق مفاهیم جدید به واسطه اجرای کارناوال، لباس‌ها و برنامه‌های خاص و نیز تأثیرات آن بر روابط قدرت جنسیتی، اشاره می‌کنند: «در محیطی خاص و در زمان‌های معین، کارناوال ممکن است یک نوع مقاومت آیینی و سبکی باشد، یا در منطقه‌ای ممکن است بحث‌برانگیز و باعث خلق مفاهیمی مبهم و چندگانه در جامعه شود، یا ممکن است تأثیر تخریبی بر افکار و عمل مردم داشته باشد». تنوع کارناوال‌های عمومی آمریکای لاتینی، جشنواره‌ها و جشن‌ها همه به نوعی تمام این خصوصیات را دارند (Lewis & Pile, 1996: 39). در مورد ماردی گراس در ریودوژانیرو، کارناوال را می‌توان به عنوان جشن جنسیت‌های برزیل در تقابل با ساخت تمایلات جنسی تجسم‌یافته توسط کلیسا تعبیر کرد. این موضوع در تضاد با عناصر سنتی جامعه آمریکای لاتین، مثل کلیسا و دولت، قرار دارد و برای آن‌ها چالش‌برانگیز است (Barton, 2002: 129).

1. Catholicism  
2. Mardi Gras  
3. Favela  
4. MacRae  
5. Clare Lewis  
6. Steve Pile

## ۲-۴-۳- هویت‌های قومی و نژادی

مسئله روابط قدرت ناشی از ساختار نژادی، یکی از اجزای اساسی دوره استعمار آمریکای لاتین بود که در دوران پس از استقلال نیز حفظ شدند. در واقع، به مرور زمان مفاهیمی چون سیاه‌پوست بودن، بومی بودن و مستیزو بودن<sup>۱</sup>، از نظر ساختار سلسله‌مراتب اجتماعی آمریکای لاتین از اهمیت اساسی برخوردار شده است. گروه‌های سیاه‌پوست آمریکای لاتین دارای تجربه‌هایی هستند که بر ساخت‌های قدرت-فضا به منظور حاشیه نشینی آن‌ها اعمال شده‌اند (Barton, 2002: 132). برزیل یکی از کشورهایی است که بیشترین جمعیت سیاه‌پوست را دارا است. امروزه جنبش‌های آفریقایی-برزیلی در این کشور بر معرفی و آموزش فرهنگ عامه سیاهان، مثل سنت سامبا<sup>۲</sup> و مذاهب خاص آفریقایی-برزیلی مانند کاندومبله<sup>۳</sup> و اومباندآ<sup>۴</sup> تأکید می‌کنند. مهم‌ترین سازمان با ساختار چتری، جنبش سیاهان متحد<sup>۵</sup> مستقر در سائوپائولو است که ضمن در نظر داشتن تأثیرات برده‌داری در شکل‌گیری برزیل، تاریخ سیاهان در این کشور را بازگو و روایت می‌کند. بزرگترین موفقیت برای جنبش‌های مردمی آفریقایی-برزیلی تبارها، اصلاحات قانون اساسی سال ۱۹۸۸ بود که تبعیض نژادی را غیرقانونی کرد (Burdick, 1992: 24). این اصلاحات و تحولات ناشی از آن در راستای به رسمیت شناختن قانونی آفریقایی-برزیلی تبارها در جامعه باعث شد سنت‌های سامبا و کارناوال و سبک‌های ازدواج آفریقایی-برزیلی به فرهنگ ملی کشور برزیل وارد شود و نژاد سیاه در درون جمعیت ملی به طور رسمی بازشناخته شود (Rowe & Schelling, 1991: 201).

در آرژانتین نیز گروه‌های بومیان این منطقه بیش از آنکه بخشی از آن جامعه به حساب بیایند، به عنوان تهدیدی برای برقراری دستگاه‌های اجرایی در قالب واحد دولت-ملت جدید تلقی می‌شدند. در این کشور، ایجاد یک جامعه ملی مستلزم تضمین شکلی از اقتدار سیاسی-اقتصادی در بین ایالت‌ها و نیز ایجاد یک «جامعه مفروض» از کرئول‌ها<sup>۶</sup> در یک سرزمین مشخص بود (Dodds, 1993: 316). ملی‌گرایی آرژانتین که بر تقویت آگاهی ملی و تحکیم سرزمین ملی تأکید داشت، بومیان را در این میان نادیده می‌گرفت (Radcliffe, 1996: 6). گروه‌های بومی این کشور مسئله امپریالیسم و هژمونی را عمدتاً به سمت نتایج فرهنگی ناشی از مسئله وابستگی به ابرقدرت‌های غربی برده و به فرهنگ بومی ارزش می‌دهند. این گروه‌ها مفهوم دولت-ملت را به عنوان مهم‌ترین واحد تقسیم سیاسی و اجتماعی نمی‌پذیرند و به مقابله با پدیده ملی‌گرایی می‌پردازند (Mainwaring & Viola, 1984: 31).

## ۲-۵- جنبش‌های اجتماعی نوین و روابط قدرت در آرژانتین و برزیل

خیزش جنبش‌های اجتماعی نوین تأثیر به‌سزایی بر فضای سیاسی آمریکای لاتین داشته است، به نحوی که ضمن به چالش کشیدن دولت، باعث مشارکت افراد بیشتری در فعالیتهای مردمی گردید و این افراد به عنوان شهروندان دولت، تغییرات چشمگیری را در سازمان فضاهای محلی ایجاد کرده‌اند. به عبارتی، جنبش‌های اجتماعی در آمریکای لاتین بارزترین نشانه‌های مبارزه برای تعریف و بازتعریف شهروندی هستند و روابط قدرت را از نو تعریف کرده‌اند (Roberts, 1995: 186). این جنبش‌ها که در بستر آمریکای لاتین شکل گرفته‌اند، از جهات مختلفی جدید هستند، برای مثال از جهت اشکال جدید مبارزه با سرکوب و تابعیت در جامعه سرمایه‌داری؛ از

۱. Mestizo: دورگه سفیدپوست و سرخ‌پوست

2. Samba

3. Candomblé

4. Umbanda

5. Movimiento Negro Unido (MNU)

۶ Creole: افراد دارای نژاد خالص اروپایی، عمدتاً اسپانیایی، که در مستعمرات واقع در آمریکای لاتین متولد شده بودند.

جهت استقلال نهادی و فاصله گرفتن از مبارزات طبقاتی اقتصادی؛ و نیز از جهت آنچه دیوید اسلیتر «زمینه و بنیان دموکراسی» می‌نامد، که به موجب آن افراد بیشتری در تصمیم‌گیری گروهی و همکاری‌ها مشارکت دارند (Slater, 2004; Slater, 1985: 7).

همچنین باید در نظر داشت که یکی از معضلات تغییر روابط قدرت در نظام سیاسی، تغییر فرهنگ سیاسی است. روابط قدرت در جامعه برزیل به میزان زیادی نخبه‌گرا و اقتدارگرا است و اقتدارگرایی در برزیل با درجه بالایی از پذیرفتن سلسله‌مراتب اجتماعی، باعث به حاشیه راندن بخش‌های مردمی از نهادهای مهم سیاسی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی شده است. در این کشور فرهنگ سیاسی غالب، عاملی است که «وجود نابرابری‌های شدید اقتصادی و اجتماعی» و «به حاشیه راندن عامه مردم» را مشروعیت می‌بخشد. درحالی‌که اقتدارگرایی اجتماعی و سیاسی آرژانتین از جهات مختلف، متفاوت است. وضعیت آرژانتین از نظر حضور سیاسی بخش‌های مردمی، برخلاف وضعیت برزیل است. تاریخ پربراری از مبارزات و بسیج توده‌های مردم و نیز پیشینه‌ای قوی از سازماندهی مستقل مردمی در آرژانتین وجود دارد (Mainwaring & Viola, 1984: 34).

بر مبنای وجود این تفاوت‌ها در مناسبات و فرهنگ اجتماعی، از آنجا که ماهیت و علت اقتدارگرایی در برزیل و آرژانتین متفاوت است، چالش‌های جنبش‌های اجتماعی نوین این دو کشور در تغییر روابط قدرت نیز تا حدودی متفاوت است. درحالی‌که در برزیل، چالش اصلی در ایجاد ساختار و نظم دموکراتیک‌تر و نیز تضعیف نخبه‌گرایی اجتماعی است، جنبش‌های اجتماعی در آرژانتین به دنبال غلبه بر جناح‌گرایی اجتماعی-سیاسی هستند.

## ۲-۶- جنبش زنان

در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، زنان در فضاهای عمومی برزیل و آرژانتین در قالب جنبش‌های اجتماعی فعال‌تر شدند و نقش آن‌ها در انجمن‌ها و سازمان‌های خود-اشتغالی و حقوق بشری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد (Mainwaring & Viola, 1984: 38).

امروزه زنان در این کشورها، نقش محوری در اعتراضات و مخالفت‌های عمومی دارند و این نشان‌دهنده درونمایه جنسیت در رقابت با تروریسم دولتی است. در آرژانتین، مادران میدان می<sup>۱</sup>، جنبشی از مادران قربانیان ناپدیدشده بود که از سال ۱۹۷۷ میلادی به منظور آگاه شدن از وضعیت فرزندان و بستگان مفقودشده در دوران دیکتاتوری سازماندهی شد. این جنبش را مادرانی تشکیل دادند که هر پنجشنبه در اعتراض به تروریسم دولتی در مقابل دفتر ریاست جمهوری حضور پیدا می‌کردند و اعتراضات خود را در مورد بی‌اطلاعی از وضعیت گمشدگان دوران دیکتاتوری و رعایت نشدن عدالت در این مسئله بیان می‌کردند (Barton, 2002: 138). علاوه بر این، گروه‌هایی چون «صدای زن»<sup>۲</sup> در آرژانتین در اعتراض به رنج‌های زنان به‌ویژه در موارد مربوط به شرایط نابرابر کاری، مجموعه‌ای از بروشورهای خاص را منتشر می‌کردند. هدف آن‌ها تبلیغ ایدئولوژی آنارشیستی فمینیستی در میان زنان کارگر و همچنین محکومیت موقعیت‌های خاص ستمگری مردان و استبداد بر زنان در حوزه خصوصی و عمومی بود. از میانه قرن نوزدهم، سایر مجله‌ها و روزنامه‌هایی که به مسائل زنان می‌پرداختند، مانند لالخابا<sup>۳</sup> (۱۸۳۰)، لاکامیلیا<sup>۴</sup> (۱۸۳۰) و آلبوم زنان<sup>۵</sup> (۱۸۵۴) که از سوی خوانا مانسو<sup>۶</sup> منتشر می‌شدند، به دغدغه‌های اصلی زنان مانند دسترسی به تحصیل یا برابری در برابر قانون می‌پرداختند. همچنین می‌توان به اقدامات بنیاد مطالعات و تحقیقات زنان<sup>۷</sup> در آرژانتین اشاره کرد. این بنیاد در حوزه مسائل جنسیت در سال ۱۹۸۹ میلادی تأسیس شد

1. Madres de la Plaza de Mayo
2. La Voz de la Mujer
3. La Aljaba
4. La Camelia
5. Álbum de Señoritas
6. Juana Manso
7. La Fundación para Estudio e Investigación de la Mujer (FEIM)

و با هدف بهبود وضعیت اجتماعی، شغلی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی و بهداشتی زنان در آرژانتین، اقدام به برگزاری برنامه‌ها و دوره‌های آموزشی، برگزاری کارگاه‌های مهارت‌آموزی به زنان، نوجوانان و دختران، توسعه تحقیقات و تعریف پروژه‌های پژوهشی و آماده‌کردن گزارش‌هایی از وضعیت زنان و دختران در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌کند (Prado, 2015: 75).

در برزیل، جنبش زنان قدمتی طولانی دارد، اما در اواسط دهه ۱۹۷۰ مفاهیم فمینیستی جدید وارد این جنبش شد. اولین رهبران جنبش زنان تحصیل‌کرده‌های دانشگاه بودند که در بسیاری موارد، در خارج از کشور زندگی می‌کردند و از خارج بر این جنبش تأثیر داشتند. پس از یک دوره اولیه که در قالب جمع نسبتاً کوچک، در ریودوژانیرو و سائوپائولو، متمرکز شدند، این جنبش شروع به گسترش و انتشار برخی مجلات با تیراژ محدود ولی تأثیرگذار در سطح اجتماع کرد. در اواخر دهه ۱۹۷۰، این جنبش در همه شهرهای بزرگ گسترش یافت. به‌رغم مشکلاتی که این جنبش برای دسترسی به برخی گروه‌ها از توده مردم با آن مواجه بود، ولی به ایجاد روابط دموکراتیک در اکثر محافل روشنفکرانه و چپ کمک کرد.<sup>۱</sup> در مناطقی که کلیساهای پایه و انجمن‌های محله بخشی از نفوذ خود را با جذب اعضا به دست می‌آوردند، جنبش‌های فمینیستی از طریق ورود به انواع فعالیت‌های نخبگانی مانند احزاب سیاسی، رسانه‌های جمعی و انجمن‌های فرهنگی، بر زندگی اجتماعی و سیاسی برزیل تأثیر می‌گذاشتند (Mainwaring & Viola, 1984: 42). از سال ۱۹۷۳، گروه‌های آگاهی‌افزایی در ریودوژانیرو و سائوپائولو، و در پایان دهه هفتاد، در شهرهای شمال شرقی و جنوب برزیل به وجود آمدند. زنان با تنوع نسبی در نژاد و طبقه در این گروه‌ها شرکت کردند. در سال ۱۹۷۵، با گرامیداشت سال بین‌المللی زن، اولین اقدام عمومی یعنی سمینار نقش و عمل زنان در جامعه برزیل در ریودوژانیرو برگزار شد. با پایان دوره استبدادی در سال ۱۹۸۵، جنبش‌های زنان مشغول ایجاد قالب‌های جدید کنشگری شدند که از آن جمله می‌توان به سازمان‌های ارائه‌دهنده خدمات در حوزه سلامت، آموزش و نیازهای قانونی زنان، گروه‌های هنری و رسانه‌ای، برنامه‌های مطالعات زنان، اتحادیه‌های کارگری زنان و فمینیسم خلقی و توده‌ای اشاره کرد که از سوی زنان فقیر و طبقه کارگر، در جهت ترکیب کار با طبقه و جنسیت سازماندهی شده بودند (Alvarez, 1990: 52).

بسیاری از جنبش‌های زنان برزیل، در مورد فعالیت در نظام سیاسی ذاتاً مردسالار که با پیشرفت اجتماعی و سیاسی زنان مخالف بود، تردید داشتند و می‌ترسیدند که دموکراسی داخلی که تلاش کرده بودند گروه‌های زنان تقویت کند، در ساختار سلسله‌مراتبی احزاب از بین برود. از این رو، تصمیم گرفتند مستقل باقی بمانند و تلاش کردند تا احزاب و دولت را تحت فشار قرار دهند تا خواسته‌های فمینیستی را از موضعی مستقل مورد رسیدگی قرار دهند. ایجاد شوراهای دولتی حقوق زنان در اوایل دهه ۱۹۸۰ (ابتدا در سائوپائولو و سپس در چندین ایالت دیگر)، به دنبال آن ایجاد شورای ملی حقوق زنان<sup>۲</sup> در سال ۱۹۸۵، گواه قدرت سیاسی بود که زنان در برزیل به دست آورده بودند. شورای ملی اجازه داد که جنبش زنان با اختیارات مشاوره‌ای گسترده و جایگاه وزارتی در سیاست‌گذاری، نقش مؤثری داشته باشد. برای نمونه، جنبش زنان نقش مهمی در تهیه پیش‌نویس قانون تنظیم خانواده داشت (González-Rivera & Kampwirth, 2010: 117).

۱. اولین مجلات، زنان برزیل (Brasil Mulher) چاق لوندربنا و زنان ما (Nós Mulheres) چاق سائوپائولو که در نیمه دوم دهه هفتاد منتشر می‌شدند. در سال ۱۹۸۱ نشریه زن (Mulherio) سائوپائولو هر دو ماه یک بار منتشر می‌شد. از مهم‌ترین آثار در مورد فمینیسم و سیاست در برزیل می‌توان به کارهای ماریانا اشمینک، «زنان در سیاست‌های باز برزیلی» اشاره کرد؛ مجله زنان در فرهنگ و جامعه (پاییز ۱۹۹۸)، «مشارکت زنان در دموکراتیک‌سازی مجدد: جنبه‌های انتخاباتی ۱۹۸۲» (کنگره آنپوکس، سائوپائولو، ۱۹۸۳)؛ پل سینگر، «زن و فمینیسم»، سائوپائولو: مردم در جنبش، ۱۰۹-۱۴۲ (Viola, 1984).

2. The National Council on Women's Rights (CNDM)

در این مرحله، برخی از سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های مردم‌نهاد فمینیست که به‌طور فزاینده‌ای حرفه‌ای شده بودند، در معرفی موضوع‌های مربوط به جنسیت که در دستورکار سازمان‌های ملی و بین‌المللی است، پیشرفت کردند و نقش مهمی را در پیشنهاد و تصویب قوانین و سیاست‌گذاری و اجرای سیاست‌های اجتماعی به دست آوردند (Matos & Simões, 2017: 37). این سازمان‌های غیردولتی زنان در برزیل دارای تیم‌هایی متشکل از کارشناسان و پرسنل استخدام‌شده و حرفه‌ای هستند، به عنوان نمونه می‌توان به اتحادیه زنان برزیل<sup>۱</sup> اشاره کرد که در کنگره هفتم خود بیش از ۵۰۰ زن را به نمایندگی از ۹۰۰۰ عضو از جنبش زنان برزیل، بسیج کرد. این سازمان‌ها بزرگ هستند و منابع خوبی دارند، مدیریت و اعضای آن‌ها نیز عمدتاً از زنان تشکیل شده است (Venegas, 2014).

## ۲-۷-۲- انجمن‌های محله

نمونه دیگری از گروه‌های مردمی، انجمن‌های محله است. مردم، اعم از زن و مرد، در یک انجمن محلی یا باریو<sup>۲</sup> جمع شده و فعالیت می‌کنند تا استراتژی «کومادراسخو»<sup>۳</sup> را در محلات خود اجرا کنند. این اقدام گام اجتماعی مهمی در جهت مشارکت مردمی و تبادل آرا برای ارتقاء زیرساخت‌ها و تأمین خدمات اجتماعی است و به افزایش همبستگی محله‌ای و همسایگی و فعالیت‌های سیاسی و مشارکت مردمی برای مقابله با شرایط ضعیف زیرساختی یک محله کمک می‌کند (Moser, 1993: 181). با این نوع سازماندهی سیاسی در فضاهای محلی آمریکای لاتین، مردم در محله‌ها برای تأمین نیازهای اساسی خود بسیج می‌شوند (Barton, 2002: 167).

انجمن‌های محلی در تاریخ برزیل الگوی جدیدی نیستند و تاریخ شکل‌گیری برخی از آن‌ها به دهه ۱۹۴۰ میلادی باز می‌گردد. از مهم‌ترین تجربه‌های مربوط به انجمن‌های محله، تجربه بسیج مردمی در سائوپائولو یا مویسس<sup>۴</sup> است که به ارائه خدمات مربوط به اصلاح زیرساخت‌های شهری مانند فاضلاب، برق، حمل و نقل، خدمات بهداشتی و مدارس می‌پردازند. برخی از این انجمن‌های محلی نیز، برای ایجاد الگوهای جدید ارتباط دولت و جامعه و آگاهی‌های مربوط به مسائل زیست‌محیطی تلاش می‌کنند (Mainwaring & Viola, 1984: 45). البته باید توجه داشت که بین انجمن‌های محلی موجود بین طبقه متوسط و توده مردم تفاوت معناداری وجود دارد. در بین توده مردم، این انجمن‌ها غالباً از جوامع مذهبی و معنوی سرچشمه می‌گیرد و در نتیجه عمدتاً به خدمات مربوط به اصلاح زیرساخت‌های شهری می‌پردازند. این در حالی است که انجمن‌های جدید موجود بین طبقه متوسط، برای از بین بردن موانع ارتباطی سنتی، ایجاد الگوهای جدید ارتباطات و آگاهی‌های مربوط به مسائل زیست‌محیطی تلاش می‌کنند. تعداد محدودی از انجمن‌های طبقه متوسط نگرانی اندکی در مورد تأمین نیازهای مادی از سمت دولت دارند. انجمن‌هایی که هدف اصلی آن‌ها دریافت منابع از دولت است، نزدیک به الگوی جنبش‌های قدیمی هستند. در مجموع، از حدود سال ۱۹۷۴ میلادی، این انجمن‌ها به حدی تغییر کرده‌اند که از برخی ارزش‌های جنبش‌های اجتماعی نوین پیروی می‌کنند. به طور کلی، انجمن‌های محلی معاصر درجه بالاتری از خودمختاری و استقلال را در مقابل دولت و روابط سنتی دارند و بیش از گذشته بر روابط اجتماعی و انسانی تأکید می‌کنند (Barton, 2002: 167).

1. Uniao Brasileira de Mulheres (UBM)

2. Barrio

۳. Comadrazgo یا Godparenthood: ارتباط متقابل یا نهاد اجتماعی مبتنی بر رابطه‌ای که بین پدربزرگ یا پدربزرگ و مادربزرگ و نوه و پدر و مادرش در دنیای اسپانیایی‌زبان (مانند آمریکای جنوبی) وجود دارد (نگارنده).

4. Moises

## ۲-۸- کلیسای پایه

از بین جنبش‌های مورد بحث در این پژوهش، کلیسای پایه از نظر تعداد اعضا و جمعیت، گسترده‌ترین گروه هستند که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین یافت می‌شوند. در اواخر قرن بیستم، کلیسای آمریکای لاتین خود را در مورد مشکلات افرادی که در حق آن‌ها بی‌عدالتی شده است، متعهد دانست و اسقف‌ها بهترین راه همبستگی کلیسا با فقرا را ترویج کلیسای پایه تشخیص دادند. این جنبش که ابتدا در برزیل و پاناما، و بعدها در شیلی و مکزیک شکل گرفت و در آرژانتین با نام «جنبش کشیش‌های جهان سوم» به فعالیت پرداخت، خود را با هویت الهیات آزادی‌بخش معرفی می‌کرد (Mackin, 2015: 104). البته قدرتمندترین جریان الهیات آزادی‌بخش در برزیل شکل گرفت که در چهارچوب آن، اسقف‌های نواندیش، پیش و پس از شروع دیکتاتوری نظامی، به کشیش‌ها، راهبه‌ها و مردم پیوستند (Mackin, 2015: 112). در اوایل دهه ۱۹۶۰، به‌ویژه در مناطق روستایی برزیل، کشیش‌های متحد شروع به خواندن کتاب مقدس و تأمل در واقعیت‌های اجتماعی محلی کردند. این جوامع پایه مذهبی، به واسطه رویکردهای آموزشی خود شهرت یافتند که بر مشارکت، آرمان مساوات‌طلبی و زندگی اجتماعی تأکید می‌کردند. اسقف‌های برزیل به عنوان بخشی از تلاش‌های کلیسا در تشویق مسئولیت‌های مردمی، اجرای اصلاحاتی برای بهتر شدن زندگی فقرا را پیگیری می‌کردند. در طول دوران سلطه سرکوبگرترین حکومت‌های نظامی بر برزیل (۱۹۶۴-۱۹۸۵) و محدود شدن امکان بسیج مردمی در دهه ۸۰ میلادی، این انجمن‌ها تقریباً تنها سازمان‌های مردمی بودند که رویکردهای سیاسی انتقادی را توسعه می‌دادند. در اوایل دهه ۱۹۸۰، هشتاد هزار اجتماع، شامل دو میلیون نفر، توسط این گروه‌ها سازماندهی شده بودند. کلیسای پایه در جنبش جدید کارگری در سائوپائولو بزرگ<sup>۱</sup> نیز که مهم‌ترین جنبش اتحادیه‌ای در برزیل بوده است، تأثیر داشته و به همراه سایر سازمان‌های وابسته به کلیسا، با اتحادیه‌های دهقانی در آمازون و بخش‌هایی از شمال شرقی برزیل ارتباط نزدیکی داشته‌اند. به این ترتیب، در جامعه‌ای که به طور سنتی بخش‌های مردمی را به حاشیه رانده است، کلیسای پایه برزیل فضای جدیدی را در قالب اقدامات دموکراتیک و مشارکتی ایجاد کردند و به دگرگونی کاتولیسیسم برزیل، که مذهب غالب این جامعه است، کمک نمودند. در مجموع، کلیسای پایه تأثیر عمده‌ای بر سیاست برزیل داشته‌اند، به طوری که به عامل اختلاف نظر در مورد نقش سیاسی کلیسای آمریکای لاتین تبدیل شده‌اند (Mainwaring & Viola, 1984: 26-48). از میان جنبش‌های اجتماعی نوین برزیل، کلیسای پایه بیشترین تأثیر را در سطح ملی داشته و توجه بین‌المللی را به خود جلب کرده‌اند.

## ۲-۹- گروه‌های فعال حقوق بشر

سازمان‌های مدافع حقوق بشر، مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی نوین در آرژانتین به شمار می‌آیند که در واکنش مستقیم به تروریسم دولتی حکومت‌های نظامی پس از سال ۱۹۷۶ میلادی، به‌ویژه در اثر گسترش آدم‌ربایی‌های غیرقانونی و ناپدید شدن‌های طولانی‌مدت افرادی که معمولاً در اردوگاه‌های کار اجباری نگهداری، شکنجه و کشته می‌شدند، پدید آمدند. شکل‌گیری جنبش حقوق بشر که به طور مستقیم ناشی از ماهیت سرکوبگر این حکومت بود، مهم‌ترین تلاشی بود که برای به چالش کشیدن و محدود کردن ترور دولتی انجام می‌گرفت. درخواست اصلی این جنبش، حمایت از حقوق بشر، به ویژه حق زندگی کردن بود که با منطبق دولت‌های سرکوبگر «در تعیین اینکه چه کسی اجازه زندگی دارد»، مغایرت داشت. این سازمان‌های حقوق بشری با دعوی حق زندگی برای افراد، به یک چالش اساسی برای حکومت آرژانتین که قدرت سرکوب بالایی برای کنترل جامعه مدنی داشت، تبدیل شده بودند. این

سازمان‌ها، به مدت چندین سال از طریق اعمال فشار شدید بین‌المللی بر دولت آرژانتین، در نهایت موفق شدند بخشی از ترورهای دولتی را محدود کنند (Slater, 1985: 24).

همچنین از آنجا که برساختهای اجتماعی حول مفاهیمی چون سیاهپوست بومی یا دورگه بودن قرار دارند، از نظر ساختار سلسله‌مراتب اجتماعی آمریکای لاتین از اهمیت اساسی برخوردار هستند. جنبش‌های سیاهان و بومیان، از جمله جنبش‌هایی هستند که در این منطقه بر مطالبات حقوق بشری تأکید دارند. علاوه بر جنبش‌های آفریقایی-برزیلی تبارها و جنبش سیاهان متحد، جنبش‌های زنان سیاهپوست در برزیل در دهه ۱۹۸۰، به عنوان پاسخی به تداوم تاریخی نژادپرستی، نابرابری طبقاتی شکل گرفتند که دست‌آوردهای مهمی در زمینه آگاهی‌افزایی در مورد مبارزه با نژادپرستی و توجه به دغدغه‌های زنان داشتند. شناخته‌شده‌ترین سازمان‌های فمینیسم آفریقایی در برزیل، مؤسسه زنان سیاه پوست گلدس<sup>۱</sup> (سائوپائولو) و خانه فرهنگ زنان سیاهپوست<sup>۲</sup> (سانتوس) هستند. این سازمان‌ها به نمادهای فرهنگی آفریقا احترام می‌گذارند و این موضوع، نوعی استراتژی است که ارتباطات بین این جوامع مهاجر را تقویت می‌کند و حافظ ریشه‌های فرهنگی آنان است. در اشاره به تجربه‌های جنبش‌های زنان برزیل، به عنوان نمونه خانه فرهنگ زنان سیاهپوست در سانتوس در ۱۹۹۰ میلادی و با هدف ارائه کمک‌های حقوقی و روانی به زنان سیاهپوست در معرض خشونت خانگی تأسیس شد. خانه فرهنگ دستورکار جامعه‌محوری را در پیش گرفته است و بخشی از برنامه‌های آموزشی آن شامل برگزاری دوره‌ها و برنامه‌های مطالعاتی، سمینارها، کارگاه‌ها و مراسم‌های مختلف مرتبط با فرهنگ زنان سیاهپوست برزیل است (Cardoso & Adelman, 2016: 19).

## ۲-۱۰- انجمن‌های فعال محیط‌زیست

انجمن‌ها و جنبش‌های فعال محیط‌زیست در آرژانتین و برزیل به‌رغم تعداد نسبتاً کم اعضایشان، نقش‌آفرینی قابل‌توجهی داشته‌اند. در واقع، این جنبش‌ها در اواخر دهه ۱۹۷۰ در مناطق شهری با دغدغه بررسی عوامل تخریب طبیعت و محیط‌زیست به وجود آمدند و در اوایل دهه ۱۹۸۰ برخی از انجمن‌ها و نشریات ملی در این حوزه پدیدار شدند. دغدغه‌های اصلی این جنبش‌ها مطرح کردن سولاتی در مورد عوامل آسیب به طبیعت و محیط‌زیست ناشی از فرآیند صنعتی‌سازی و طرح بحث در مورد ارزش‌های فرا-مادی است. این جنبش‌ها در برزیل با همکاری جوانانی آغاز شدند که نسبت به کیفیت پایین سطح زندگی در مناطق شهری و سرکوب سیاسی و آزادی بیان اعتراض داشتند. این انجمن‌ها در نظر داشتند که پیوندهای جدیدی با طبیعت برقرار کنند و با توجه به ویژگی بین‌المللی جنبش محیط‌زیست و مشکلات شدید آلودگی در برزیل، امکان بیشتری برای رشد و گسترش پیدا کردند. در آرژانتین، انجمن‌های زیست‌محیطی در طول حکومت نظامیان ظهور کردند. این جنبش‌ها در ابتدا بر پاسخ به مسائل مربوط به سلامتی و سبک زندگی تمرکز داشتند و به دلیل سرکوب شدید، «غیرسیاسی» بودند. فروپاشی حکومت اقتدارگرایانه، امکان سیاسی شدن سریع و قدرت پیدا کردن این جنبش‌ها را فراهم کرد، به طوری که در اگوست ۱۹۸۴، در اولین کنفرانس ملی انجمن‌های فعال محیط‌زیست، تأسیس حزب سبز مورد بحث قرار گرفت (Viola, 1984). جنبش‌های محیط‌زیست در هر دو کشور، ضمن به اشتراک گذاشتن دغدغه‌های حفاظت از محیط‌زیست و طبیعت، اشکال جایگزین سازمان اجتماعی را نیز پیشنهاد و اجرا می‌کنند (Mainwaring & Viola, 1984: 43). به عبارت دیگر، جنبش‌های زیست‌محیطی نقش مؤثری را در مقاومت علیه روند جهانی‌سازی نئولیبرال ایفا

1. Instituto da Mulher Negra (Geledés)  
2. The Casa de Cultura da Mulher Negra



نموده‌اند و از سیاست‌های نئولیبرال شرکت‌های فراملی و فعالیت‌های آنان که باعث آسیب رساندن به منابع طبیعی می‌شود، انتقاد کرده‌اند (Almeida & Ulate, 2015: 6).

بدین ترتیب نقطه مشترک انواع مختلف این جنبش‌ها، از جنبش‌های جنسیتی و زیست‌محیطی گرفته تا فعال حقوق بشری، تأکید بر مشارکت مردمی و ماهیت قدرتمند بودن آن و همچنین مخالفتشان با دولت و فشار بر نهاد دولت بوده است. آن‌ها به دموکراسی درونی، مشارکت مردمی، جلسات آزاد، جمع‌گرایی، چرخش رهبری و شفافیت اجرایی شناخته و مشخص می‌شوند، گرچه این معیارها در بین جنبش‌ها متفاوت است (Barton, 2002: 141).

### ۳. عملکرد و تأثیر جنبش‌های اجتماعی نوین دو کشور

به‌رغم ناهمگونی زیاد بین این پنج جنبش نوین اجتماعی در برزیل و آرژانتین، یعنی جنبش زنان، انجمن‌های محلی، کلیساهای پایه، سازمان‌های فعال حقوق بشر و جنبش فعالان محیط‌زیست، آن‌ها ارزش‌های مشترک مهمی با یکدیگر دارند. این جنبش‌های اجتماعی نوین در به چالش کشیدن حاکمیت نظامیان نقش مؤثری داشته‌اند و در بعضی شرایط فعالیت آن‌ها، به عنوان حاملان فرهنگ سیاسی دموکراتیک‌تر، مؤثر بوده است. در واقع، آن‌ها بازیگرانی مهم در انتقال به دموکراسی هستند که فرهنگ سیاسی نه چندان دموکراتیک برزیل و آرژانتین را زیر سوال می‌برند و ارزش‌ها، چشم‌اندازها، الگوها و رویکردهای جدیدی را برای عرصه سیاسی به ارمغان می‌آورند.

ویژگی برجسته‌ای که این جنبش‌ها را به هم پیوند می‌دهد، تأکید جدی است که بر رویه‌های دموکراتیک و مشارکتی در سطوح مختلف روابط اجتماعی، از فرآیندهای درون گروهی گرفته تا واقعیت اجتماعی محلی و حکومت سیاسی، دارند. این جنبش‌ها در سطوح تصمیم‌گیری داخلی به میزان بالایی مشارکتی عمل می‌کنند و به دنبال مبنای تصمیم‌گیری بر اساس اجماع -در مقابل رأی اکثریت- هستند. آن‌ها روابط نخبه‌گرایانه، سلسله‌مراتبی و همبستگی مبتنی بر ارزش‌ها را رد می‌کنند و شایستگی‌های فردی را بر روابط ابزاری و همکاری را بر روابط رقابتی ترجیح می‌دهند. در کلیساهای پایه، این همبستگی و همکاری از طریق تأکید بر احترام به دیدگاه‌های مختلف و نیز از طریق پروژه‌های کار اجتماعی بروز دارد. در جنبش زیست‌محیطی، جستجوی روابط مشارکتی، در قالب نظم زندگی مشترک درآمده است. این جنبش، دیدگاه رایج طبقه متوسط را در مورد زمان، تولید و ارزش روابط بینا-فردی رد می‌کند. جنبش فمینیستی نیز در راستای احترام به حقوق و ارزش زنان و مشارکت آن‌ها در جامعه، اجتماعات و روابطی را ایجاد کرده است.

این جنبش‌ها به طرق مختلف و به نسبت‌های متفاوتی، بر حقوق بشر تأکید کرده‌اند. یکی از بحث‌های مرتبط با تأکید بر حقوق بشر، نفی نظامی‌گری است و در بیشتر موارد، ظهور این جنبش‌ها ناشی از مخالفت‌ها و اعتراضات آن‌ها به حکومت‌های نظامی بود که در راستای نظامی کردن جوامع تلاش می‌کردند. بین ارزش‌های نظامی و ارزش‌های این جنبش‌ها تقابل شدیدی وجود دارد. حتی کلیساهای پایه نیز، از طریق تمرکز بیشتر بر نیازهای اقتصادی-اجتماعی، محافظت در برابر اقدامات خشونت‌بار پلیس یا دفاع از حق اشتغال، بر حق حیات تأکید کرده‌اند.

همه این جنبش‌ها، به روش‌های مختلف و گاه متناقض، ارزش‌های ماچو یا مردانه را زیر سوال برده‌اند. اکثر فعالان در جنبش زیست‌محیطی نیز روابط سنتی زن/مرد را زیر سوال می‌برند و بر تساوی تقسیم کار و فرصت‌های برابر برای دو جنس تأکید می‌کنند. در مورد سازمان‌های حقوق بشری نیز، اگرچه ارتباط بین زن و مرد جزو کارویژه‌های اصلی این گروه‌ها نبود، اما به دلیل اینکه اکثر فعالان در این جنبش‌ها زنان بودند، این امر بر جنبه‌های روانی-اجتماعی این جنبش‌ها در مخالفت با ترور دولتی تأثیر داشت. در تهدید فراگیر مبنی بر سرکوب و کشتن، زنان به طور قابل توجهی به شجاعت و قهرمانی مشهور شدند و به طرز چشمگیری مفهوم

سنتی شجاعت را که بر اساس ارزش‌های مردانه و خشونت بنا شده بود، متحول کردند. از طرفی، زنان فعال طبقه توده در انجمن‌های محله و کلیساهای پایه با اینکه عضو جنبش فمینیستی نیستند، خشونت علیه زنان را رد کرده و بر حق خویش مبنی بر ترک خانه به منظور شرکت در انجمن محله و جوامع پایه تأکید داشتند. نقش رهبری که زنان در انجمن‌های محلات و کلیساهای پایه ایفا کرده‌اند، ظرفیت‌های آن‌ها را در عرصه عمومی، که به طور سنتی یک بستر منحصراً مردانه در نظر گرفته می‌شد، مورد تغییر قرار داده است (Mainwaring & Viola, 1984: 49).

#### ۴. نتیجه‌گیری

جنبش‌های اجتماعی نوین در هر دو کشور برزیل و آرژانتین، ذیل حاکمیت دولت‌های اقتدارگرا پدید آمدند. به واسطه اعمال محدودیت‌های سیاسی و سرکوب نهادهای سیاسی سنتی در جوامعی که دارای سابقه بسیج و تحرکات سیاسی بودند، نوعی حس تضعیف و بی‌خاصیت کردن زندگی سیاسی و اجتماعی شکل گرفت. این مسئله در کنار غیرممکن بودن عمل سیاسی به روش سنتی، به شکل‌گیری انواع جدیدی از جامعه‌پذیری کمک می‌کرد. همچنین تضعیف ابعاد اجتماعی جوامع در دو کشور برزیل و آرژانتین، به دغدغه‌های اصلی جنبش‌های اجتماعی نوین این کشورها تبدیل گشت. این مسائل نارضایتی جامعه مدنی را در کشورهای آرژانتین و برزیل در پی داشت و احساس لزوم مبارزه برای آزادی و نیز رهایی از گسترش خشونت را به وجود آورد. مسائلی از جمله نقض حقوق بشر، فقر مطلق، زیرساخت‌های ضعیف، تخریب محیط‌زیست و حقوق زمین نیز منجر به ایجاد انواع فشار سازمان‌یافته محلی از سمت این جنبش‌ها بر دولت‌های این دو کشور شده است.

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که روند پویایی‌های اجتماعی در دو کشور برزیل و آرژانتین به گونه‌ای بوده که از مطالبات کلاسیک به‌ویژه روش‌های سنتی در پیگیری دغدغه‌های مادی عبور کرده و اکنون مسائل هویتی، ارزشی، فرهنگی و خواسته‌هایی از این دست عامل پیش‌برنده حرکت‌های سیاسی-اجتماعی است. به عبارتی بر خلاف الگوی جنبش‌های پیشین که با تأکید بر مبارزه با استعمار، مخالفت با تبعیض نژادی، شورش در برابر نابرابری و غیره؛ بر طبل دو قطبی‌شدن جامعه می‌کوبید، در جنبش‌های نوین، تغییر اجتماعی و حرکت به سمت ایجاد دموکراسی‌های جدید از رهگذر گفت‌وگو، مشارکت سیاسی، اعمال فشار و غیره پیش می‌رود.

جنبش‌های اجتماعی نوین در این دو کشور با تلاش برای یافتن انواع روش‌ها جهت مقابله با سوءاستفاده‌های استبدادی و اشکال جدید جامعه‌پذیری و نیز در واکنش به حکومت‌های اقتدارگرا، برای یافتن ابعاد جدید زندگی اجتماعی، فعالیت می‌کردند. آن‌ها به دلیل فشارها برای حذف و محدود کردن جامعه مدنی، سعی کردند برخی از این فضاها را «گم‌شده یا حذف‌شده» را بازیابی کنند و در عین حال تلاش کردند تا فضاها را نیز به وجود بیاورند. در این معنا، سرکوب برخی از حقوق سنتی منجر به بازتعریف و گسترش فهم از حقوق شد. بنابراین، این جنبش‌ها در برزیل و آرژانتین سعی کردند قدرت رژیم‌های استبدادی را بیازمایند و ضمن تلاش برای ایجاد انواع جدیدی از جامعه‌پذیری که توسط دولت سرکوب نشود، برای به دست آوردن حقوق جدید یا حقوقی که به طور سنتی وجود داشت، مبارزه نمودند.

بدین ترتیب، ناکام ماندن الگوهای نهادگرایی سیاسی سنتی باعث به وجود آمدن خلاء قدرت شد و این مسئله جنبش‌های اجتماعی نوین را به این سمت سوق داد که گزینه‌های جایگزین سیاسی مبتنی بر «قدرت مردم» را ارائه دهند تا به واسطه آن فقیرترین و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه بتوانند به نیازهای اساسی خود برسند. به عبارتی، جنبش‌های اجتماعی نوین در برزیل و آرژانتین، ضمن به چالش کشیدن روابط قدرت، به قدرت یافتن مردم در سطح محلی و نیز سیاسی شدن آن‌ها، کمک کردند. شبکه‌های غیررسمی همسایگی و محلی، پیوندها، ارتباطات و انجمن‌های حمایتی را ایجاد کرده‌اند که این‌ها به نوبه خود، تغییردهنده

و قوام‌دهنده زندگی اجتماعی هستند. با شکست‌های سیاست‌های نهادی، این مردم هستند که به عنوان بازیگران عرصه سیاست، برای غلبه بر بسیاری از موانع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی موجود در مسیر گروه‌های اجتماعی در جامعه آمریکای لاتین، به مقابله می‌پردازند.

بر اساس اصل کثرت‌گرایی و تحمل دیگری، جنبش‌های پدیدآمده از درون جامعه مدنی با حرکت در داخل و فرای فضاها از طریق شبکه‌های اجتماعی-جغرافیایی و مکانیسم‌های هماهنگی، تأثیرات چشمگیری بر جغرافیای سیاسی آرژانتین و برزیل داشته‌اند. البته از آنجا که ماهیت و علت اقتدارگرایی در این دو کشور متفاوت است، چالش‌های جنبش‌های اجتماعی نوین در ایجاد نظم دموکراتیک نیز در دو کشور تا حدودی تفاوت دارد. با این وجود، این جنبش‌ها و سازمان‌ها به‌رغم گذار فعلی به سمت دموکراسی، احتمالاً از نظر ارائه اشکال کارآمد و غیرمتمرکز سازماندهی اجرایی در قرن بیست‌ویکم همچنان مهم باقی خواهند ماند.

## ۵. منابع

- براتعلی‌پور، مهدی و امانی، محمدرضا (۱۳۹۶). کنش‌های هویتی در جنبش‌های اجتماعی جدید (مورد مطالعه: جنبش‌های اعتراضی در ایران و انگلستان). *فصلنامه سیاست‌های راهبردی و کلان*، ۵ (۲۰)، ۱-۲۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی*. تهران: نشر نی.
- تورن، آلن (۱۳۸۰). *نقد مدرنیته*. ترجمه مرتضی مردی‌ها. تهران: نشر گام نو.
- حافظانیا، محمدرضا؛ قادری‌حاجت، مصطفی و احمدی‌پور، زهرا (۱۳۸۹). شاخص‌سازی مؤلفه‌های سیاست و فضا در جغرافیای سیاسی. *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، ۴۲ (۲)، ۱۳۴-۱۲۱.
- فلکس، ریچارد (۱۳۸۷). پایان حزب؛ اکنون چه باید کرد. در *جنبش‌های نوین اجتماعی: از ایدئولوژی تا هویت*. ویراستار هانک جانستون؛ انریک لارانا و ژوزف گاسفیلد. ترجمه سید محمدکمال سروریان و علی صبحدل. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قاسمی، محمدعلی. (۱۳۸۶). جنبش‌های جدید اجتماعی: مطالعه مورد آذربایجان. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۰ (۳۵)، ۸۷-۶۱.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۸). تحلیل جنبش‌های اجتماعی نوین بر اساس مکتب فرانکفورت. *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، ۱۰ (۴)، ۴۵-۲۳.
- کوهن، جین (۱۳۸۷). *فهم و مطالعه جنبش‌های اجتماعی جدید*. ترجمه علی حاجلی. تهران: نشر جامعه و فرهنگ.
- Almeida, P., & Ulate, A. C. (2015). *Handbook of Social Movements across Latin America*. New York: Springer.
- Alvarez, S. E. (1990). *Engendering Democracy in Brazil: Women's Movements in Transition Politics*. United Kingdom: Princeton University Press.
- Asis, E., & James, G. (1993). Gays & Lesbians: The Closet Door Swings Open. *NACLA Report on the Americas*, 26 (4), 4-7.
- Bada, X., & Rivera-Sánchez, L. (2021). *The Oxford Handbook of the Sociology of Latin America*. New York: Oxford University Press.
- Barat Alipour, M., & Amani, M. R. (2018). Identity Interactions in New Social Movements (Case Study: Protest Movements in Iran and England). *Quarterly Journal of the Macro and Strategic Policies*, 5 (20), 1-20. (in Persian)
- Barton, J. R. (2002). *A Political Geography of Latin America*. Oxford, UK: Routledge.
- Bashiriyyeh, H. (1999). *A History of Political Thought in Twentieth Century (Marxism)*. Tehran: Nashreney. (in Persian)
- Burdick, J. (1992). Brazil's Black Consciousness Movement. *NACLA Report on the Americas*, 25 (3), 23-27.
- Cardoso, C. P., & Adelman, M. (2016). Feminisms from the Perspective of Afro-Brazilian Women. *Meridians*, 14 (1), 1-29.
- Cohen J. (2008). *Understanding New Social Movements*. Translation: Ali Hajali. Tehran: Jame va Farhang Publication. (in Persian)

- Dodds, K. J. (1993). Geography, Identity and the Creation of the Argentine State. *Bulletin of Latin American Research*, 12 (3), 311–333.
- Escobar, A., & Alvarez, S. (1992). *The Making of Social Movements in Latin America: Identity, Strategy and Democracy*. Westview Press: Boulder, CO.
- Flacks, R. (2008). The Party's Over-So What is to be Done. In *New Social Movements: From Ideology to Identity*. Ed. Hank Johnston, Enrique Larana & Joseph R. Gusfield. Translation: Seyyed Mohammad Kamal Sarvarian & Ali Sobhdel. Tehran: Strategic Studies Quarterly. (in Persian)
- Funke, P. N., Lamas A. T., & Wolfson T. (2017). Bouazizi's Refusal and Ours: Critical Reflections on the Great Refusal and Contemporary Social Movements. In *The Great Refusal: Herbert Marcuse and Contemporary Social Movements*. Edited by Andrew T. Lamas et al. Philadelphia: Temple University Press.
- Ghanbarloo, A. (2020). An Analysis of the New Social Movements on the Basis of Frankfurt School. *Sociological Cultural Studies*, 10 (4), 23-45. (in Persian)
- Ghasemi, M. A. (2007). New Social Movements: the Case of Azerbaijan Province of Iran. *Strategic Studies Quarterly*, 10 (35), 61-87. (in Persian)
- González-Rivera, V., & Kampwirth, K. (2010). *Radical Women in Latin America: Left and Right*. Pennsylvania: Penn State Press.
- Hafeznia M. R., Ghaderi Hajat M., & Ahmadipor Z. (2010). Intoxication of Politics and Space in Political Geography. *Human Geoghrapy Research Quarterly*, 42 (2), 121-134. (in Persian)
- Kellner, D. (2005). Introduction: Radical Politics, Marcuse, and the New Left. In *The New Left and the 1960s: Collected Papers of Herbert Marcuse*. Edited by Douglas Kellner. London and New York: Routledge.
- Lewis, C., and Pile, S. (1996). Women, Body, Space: Rio Carnival and the Politics of Performance. *Gender, Place and Culture*, 3 (1), 23–41.
- MacRae, E. (1992). Homosexual Identities in Transitional Brazilian Politics. In *The Making of Social Movements in Latin America: Identity, Strategy and Democracy*. Edited by Arturo Escobar and Sonia Alvarez. Westview Press: Boulder, CO. 185–207.
- Mainwaring, M., & Viola E. (1984). New Social Movements, Political Culture and Democracy: Brazil and Argentina in the 1980s. *Telos: Critical Theory of the Contemporary*, 61, 17-52.
- Matos, M. and Simões, S. (2017). Emergence of Intersectional Activist Feminism in Brazil: The Interplay of Local and Global Contexts. In *Global Currents in Gender and Feminisms*. Edited by Glenda Tibe Bonifacio. Bingley, United Kingdom: Emerald Publishing Limited. 35-47.
- Melucci, A. (1996). *Challenging Codes: Collective action in the Information Age*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Moser, C. (1993) Adjustment from Below: Low-income Women, Time and the Triple Role in Guayaquil, Ecuador. In *Viva: Women and Popular Protest in Latin America*. Edited by Sarah Radcliffe and Sallie Westwood. London: Routledge. 173–197.
- Munck, R. (2020). *Social Movements in Latin America: Mapping the Mosaic*. Canada: McGill-Queen's Press (MQUP).
- Prado, N. M. (2015). La Emergencia del Feminismo en la Argentina: un Análisis de las Tramas Discursivas a Comienzos del Siglo XX. *Revista Estudios Feministas*, 23, 71-97.
- Radcliffe, S. A. (1996). Imaginative Geographies, Postcolonialism, and National Identities: Contemporary Discourses of the Nation in Ecuador. *Ecumene*, 3 (1), 23–43.
- Roberts, B. (1995). *The Making of Citizens: Cities of Peasants Revisited*. London, Edward Arnold.
- Rowe, W., & Schelling, V. (1991). *Memory and Modernity: Popular Culture in Latin America*. London: Verso.
- Scheuerman, W. E. (2008). *Frankfurt School Perspectives on Globalization, Democracy, and the Law*. London and New York: Routledge.
- Seidman, S. (1989). Introduction. In *Jürgen Habermas on Society and Politics: A Reader*. Edited by Steven Seidman. Boston, MA: Beacon Press.
- Slater, D. (1985). Social Movements and a Recasting of the Political. In *New Social Movements and the State in Latin America*. Edited by David Slater. Amsterdam: Interuniversity Centre for Latin American Research and Documentation (CEDLA). 1–27.

- Slater, D. (2004). *Geopolitics and the Post-Colonial Rethinking North-South Relations*. Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
- Touraine, A. (2001). *Critique of Modernity*. Translation: Morteza Mardiha. Tehran: Game nou. (in Persian)
- Venegas, T. R. (2014, July). *Women's Movement in the Southern Cone. A qualitative Comparison of its Current Characteristics*. Paper presented at FLACSO-ISA Joint International Conference, Buenos Aires, Argentina.
- White, Stephen K. (1988). *The Recent Work of Jürgen Habermas: Reason, Justice and Modernity*. Cambridge: Cambridge University Press.